

[جمع بندی مطالب بحث مرگ مغزی 1](#_Toc505781056)

[بررسی اقوال اصحاب 1](#_Toc505781057)

[ادله دال بر صدق موت بر مرگ مغزی 2](#_Toc505781058)

[صدق عرفی موت 3](#_Toc505781059)

[دلالت روایت و نص 3](#_Toc505781060)

[ثمرات مسأله 3](#_Toc505781061)

**موضوع**: قتل به تسبیب/مراتب تسبیب/مرتبه چهارم/صورت چهارم/مرگ مغزی /قتل عمد /کتاب القصاص

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث به مناسبت صورت چهارم از مرتبه چهارم تسبیب، به طرح و بررسی حکم مرگ مغزی رسید.

جمع بندی مطالب بحث مرگ مغزی

حاصل مباحث در بحث مرگ مغزی این است که نه تنها به حسب ادله، بلکه مستفاد از اقوال مشهور فقها نیز این است که نسبت به مرگ مغزی عنوان مرگ محقق است و متعدی بر مرگ مغزی و مزیل این حیات نباتی، مستحق قصاص نیست، و قاتل محسوب نمی شود.

بررسی اقوال اصحاب

مشهور فقها از مرحوم شیخ ره و متأخرین از او تا مرحوم صاحب جواهر ره، قائل به این معنا هستند تا جایی حتی مرحوم آقای خویی قدس سره هم با وجود این که قطع و اخذ عضو از شخص مبتلا به مرگ مغزی را جایز نمی داند، متعدی بر او را مستحق قصاص نمی داند و لو اینکه مرتکب کار حرام شده است.

آن چه در کلمات مشهور موجب قصاص است؛ ازاله حیات مستقره می باشد، و حیات مستقره هم بر اساس فرمایش مرحوم صاحب جواهر ره حیات مشتمل بر شعور و ادراک و هوش است در حالی که مرگ مغزی این گونه نیست، بر خلاف خواب و اغما که ولو هوشیاری در آن ضعیف است ولی به هر حال هوشیاری وجود دارد، در حالی که در مرگ مغزی هوشیاری صفر است، لذا اگر کسی به مرحوم صاحب جواهر قدس سره و مشهور نسبت دهد که در مورد مرگ مغزی مزیل حیات نباتی را مستحق قصاص نمی دانند؛ نسبت درستی است؛ چرا که ولو تصریحی نیست ولی به هر حال بر اساس ملاکات و قواعد مورد قبول ایشان، حکم همین است.

مرحوم آقای خویی قدس سره در مبانی منهاج، همین ضابطه را برای حیات مستقره مطرح فرموده است؛ «لو جنى على شخص فجعله في حكم المذبوح و لم تبق له حياة مستقرّة، بمعنى: أنّه لم يبق له إدراك و لا شعور و لا نطق و لا حركة اختياريّة، ثمّ ذبحه آخر، كان القود على الاول، و علیه دیة ذبح المیت»،[[1]](#footnote-1) ‌و پر واضح است که بر اساس آنچه اهل خبره می گویند، شخص مبتلی به مرگ مغزی، چنین حرکات و ادراکاتی ندارد. بنابراین، می توان به مرحوم آقای خویی ره هم نسبت داد که طبق این ضابطه، متعدی به مرگ مغزی قصاص نخواهد شد.

البته برخی از بزرگان در استفتائات خود قائل شده اند که از آن جا که ممکن است دارویی کشف شود که مبتلی به مرگ مغزی درمان شود؛ نباید نسبت به اخذ اعضای این شخص اقدام نمود، این جواب در حالی مطرح شده است که چنین دخالتی از شؤون فقیه نیست.

1173. آيا مى‌توان اعضاى شخصى را كه دچار مرگ مغزى شده است (و از لحاظ پزشكى اميدى به زنده ماندن وى نيست، ولى برخى اعضا مثل قلب وى براى مدتى كار مى‌كنند) به بيمارى كه محتاج است پيوند زد؟ (با توجه به اينكه در صورت صبر، ممكن است ديگر، قابل پيوند نباشند).

ج. چون در همان مدّتى كه قلب كار مى‌كند و مغز مرده است، امكان دارد دارويى اختراع يا كشف شود كه مغز را به كار اندازد (اين مطلب هر چند در خيلى از نفوس موجب يقين به عدم باشد، ولى در بعض نفوس و افراد، يقين به عدم‌ نيست؛ زيرا پيدا شدن بعضى داروها كه براى بعض امراض اختراع يا كشف مى‌شود، آنى است) لذا با اين احتمال، جايز نيست.**[[2]](#footnote-2)**

ادله دال بر صدق موت بر مرگ مغزی

آنچه گذشت بررسی و بیان اقوال و کلمات اصحاب بود، اما به حسب ادله هم مرگ مغزی مرگ محسوب می شود، البته ممکن است که احکام مَسِّ میت مادامی که فرد حیات نباتی دارد، و بدن سرد نشده است؛ بار نشود ولی نجاست که متوقف بر مرگ است، محقق باشد.

صدق عرفی موت

به نظر می رسد که از دید عرف، این شخص، میت محسوب می شود و لذا فقها هم که جزئی از عرف هستند، حیات مستقره را ملاک حیات قرار داده اند، و این شخص را میت و اثر موت را بر آن بار می کنند.

دلالت روایت و نص

از طرفی هم در میان نصوص و روایات، روایتی وجود دارد که می توان از اطلاق آن حکم به موت در مرگ مغزی را استفاده نمود؛ «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِ الْخَالِقِ أَخِي شِهَابِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع خَمْسٌ يُنْتَظَرُ بِهِمْ إِلَّا أَنْ يَتَغَيَّرُوا الْغَرِيقُ وَ الْمَصْعُوقُ وَ الْمَبْطُونُ وَ الْمَهْدُومُ وَ الْمُدَخَّنُ.»[[3]](#footnote-3)

این از معجزات روایات اهل بیت علیهم السلام است که مشتمل بر عناوینی جدید مثل مرگ مغزی است؛ چرا که در این روایت عنوان مهدوم وجود دارد که از اطلاق آن، حکم یکی از مواردش که همین مرگ مغزی است، استفاده می شود.

مهدوم یعنی کسی که به خاطر هدم و تخریب بنا و زیر آوار ماندن، می میرد که یکی از موارد و مصادیق مرگ به هدم، مرگ مغزی است و از آنجا که بین مرگ مغزی به واسطه هدم و مرگ مغزی به غیر هدم و در اثر ضربه دیگری، احتمال فرق و تفاوت هم داده نمی شود، حکم این مرگ نیز از روایت فوق قابل استفاده است.

البته باید توجه کرد که انتظار در اینجا موضوعیت ندارد و از باب احتیاط برای استبرا است.

ثمرات مسأله

بر اساس آنچه که گذشت؛ تمام سوال های شش گانه ای که در مقام مطرح است، پاسخ داده می شود.

* 1. سوال اول: آیا حفظ حیات نباتی در مرگ مغزی واجب است؟

در جواب این سؤال، باید گفت که حفظ این حیات واجب نیست؛ چرا که دلیلی بر وجوب حفظ این حیات نیست، بلکه دلیل بر وجوب حفظ حی عادی وجود دارد که این دلیل یا ارتکاز متشرعه است و یا وجوب دادرسی انسان مضطر بر طبق روایت «مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لَلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِم.».[[4]](#footnote-4)

* 1. سوال دوم: آیا بر انسان لازم است که وصیت کند برای حفظ نفس خود در صورت ابتلاء به مرگ مغزی، از وسائل و ادواتی استفاده شود که این حیات نباتی او حفظ شود؟

در جواب این سؤال هم حق این است که وصیت به حفظ نفس به واسطه ادوات در صورت مرگ مغزی لازم نیست؛ چرا که درست که بر حرمت قتل نفس دلیل وجود دارد، ولی دلیلی بر حفظ این حیات نباتی که تکلفی سنگین بر دیگران است؛ وجود ندارد.

* 1. سؤال سوم: بر فرض وصل نمودن ادوات حفظ حیات نباتی در مرگ مغزی، آیا قطع نمودن این وسایل جایز است؟

حق این است که قطع این وسائل و ادوات از این شخص ممنوع نیست، بر خلاف مرحوم آقای تبریزی ره که ولو وصل آن را لازم ندانسته است ولی جدا کردن را نیز جایز نمی داند، این در حالی است که در این موارد، دسته کم، صدق قتل مشکوک است و استصحاب حیات هم که شبهه مفهومیه است و قابل التزام نیست، بنابراین، دلیلی بر حرمت قطع باقی نمی ماند.

* 1. سوال چهارم: آیا ازاله حیات نباتی در مرگ مغزی موجب قصاص می شود؟

ازاله این حیات نباتی در مرگ مغزی نیز موجب قصاص نیست؛ چرا که قصاص فرع بر قتل است که همان گونه که گذشت؛ اگر منکر آن نشویم، دسته کم از حیث مفهومی مشکوک است، و استصحاب در آن جاری نیست.

* 1. سؤال پنجم: آیا تعدی بر اعضای شخصی که مبتلا به مرگ مغزی شده است، موجب قصاص طرف می شود؟

تعدی بر اعضای این شخص نیز موجب قصاص نیست؛ چرا که دلیل قصاص متفرع بر، وقوع جنایت بر حی است، در حالی که حیات و موت در مورد این شخص از حیث مفهومی مشکوک است.

* 1. سؤال ششم: آیا اخذ و اهدای اعضای این شخص از حیث تکلیفی جایز است؟

اخذ و اهدای اعضای این شخص علاوه بر جواز حکمی، از حیث تکلیفی هم جایز است؛ چرا که آن چه حرام است؛ تعدی بر اعضای حی و هتک میت (حُرْمَةُ الْمُسْلِمِ مَيِّتاً كَحُرْمَتِهِ حَيّاً سَوِيّاً.)[[5]](#footnote-5) است، در حالی که حی بودن این شخص محل خلاف است و اخذ اعضا نیز ملازم با هتک میت نیست. لذا مرحوم آقای خویی ره هم قائل است که وصیت شخص به اهدای عضو، نافذ است؛ چرا که حرمت اخذ عضو مبتنی بر هتک است و با وصیت، عنوان هتک منتفی است و موضوعی برای آن نمی ماند بر خلاف مرحوم تبریزی که وصیت را مشرِّع نمی داند.

1. . [موسوعة الامام الخوئی، السید أبوالقاسم الخوئی، ج42، ص21.](http://lib.eshia.ir/71334/42/21/) [↑](#footnote-ref-1)
2. . استفتاءات (بهجت)، ج‌1، ص: 335‌. [↑](#footnote-ref-2)
3. . [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص210.](http://lib.eshia.ir/11005/3/210/) [↑](#footnote-ref-3)
4. . [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج2، ص164.](http://lib.eshia.ir/11005/2/164/) [↑](#footnote-ref-4)
5. . تهذيب الأحكام، ج‌1، ص: 419. [↑](#footnote-ref-5)